



۲۰۱۸/۰۲/۰۷

ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

## پختگی در سالخوردگی! از "اسیر" به "نوری"



دوست شیرین و دیرینم ولی احمد جان نوری!

می بینم یکسال دیگر بر پختگی هایت افزوده می شود، من که دو سه پیرهن بیشتر از تو کهنه کرده ام، آرزو می کنم «البته این آرزو در دل تمام سالخورده هاست تا دو سه سالی جوانتر و صحتمند تر باشند»، ای کاش مانند تو با حوصله و توانائی بیشتر به نوشت و خوان و ابراز درد های قلبی ام بپردازم، خدایت توانمند و صحتمند بداراد.

دیشب در عالم رویا و خیال، یادم از دوره های جوانی و تماس ها و برخورد ها با دوستان در کابل عزیز آمد و در موجی از علاقمندان، چهره خندان و جوان شصت سال پیش تو در نظرم جلوه کرد که برای اولین بار در دفتر کارم «تکت فروشی زیبای شرکت هوائی آریانا در حاشیه غربی هتل کابل» اتفاق افتاد، من کارمند بخش فروشات همان دفتر بودم و تو عزم سفر اروپا را داشتی، کوشیدم زود ترین و خوب ترین سرویس خدماتی را که وجیبه مأموریتم بود برایت ارائه کنم و در ضمن صحبت هایی بر مسایل روز هم داشتیم. دوستی و شناسائی ما از همان نقطه آغاز و با رو به رو شدن در اجتماعات ادامه یافت.

در سال ۱۹۷۰ هنگام مأموریتم به حیث نماینده آریانا در مسکو، روزی در منزل دوست مشترک ما شاعر شوریده، سردار رحیم «شیون» که از سال های طولانی مهاجر افغان در مسکو بود، این دوستی همفکری، به همدلی و شناخت بیشتر ادامه یافت و اینک بیش از سی سال است که در غربت با درد های مهاجرت همدرد یکدیگر شده ایم و مشترکاً به یاد وطن ناله سر می دهیم. ماه و سال برق آسا می گذرد، بر سن ما افزوده و از توانائی ما کاسته می شود.

هشتاد و پنجمین سالگرد تولدت را که امروز است، می خواستم با سروده ای استقبال کنم، متأسفانه کوتاهی وقت و نارسائی و بندش طبع مجال نداد ناگزیر سروده ای را که پنج سال پیش به مناسبت هشتادمین سالگردت ترتیب شده با ایزاد یک بیت و آرزوی صحت، سلامت و موفقیت های مزید در خدمت به وطن و مردم وطنت تقدیم می کنم.

خبر آمد که با گذشت زمان	ناز پرورده زمان شده ای
در دل آسمان نیلی فام	همچو خورشید کهکشان شده ای
کاروان زمانه می گذرد	جان من میرکاروان شده ای
شصت و هفتاد رفت و هشتاد است	باز نام خدا، جوان شده ای
تلخ و شیرین زندگی طی شد	کار فرما و کاردان شده ای
گفته هایت چو تیر دلدوز است	کس نگوید که چون کمان شده ای
بر زبان هاست نام نیکویت	آنچه می خواستم همان شده ای
چون گل تازه در دل یاران	خار، در چشم دشمنان شده ای
آهن آبدیده دوران	چقدر خوب امتحان شده ای
پا به هشتاد سالگی ماندی	با «اسیر» خود همعنان شده ای
اینک هشتاد و پنج سالت هست	منبع عشق دوستان شده ای
شاد باشی و هم سعادت مند	صاحب فر و عز و شان شده ای

